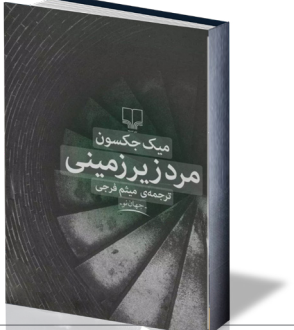




«مرد زیرزمینی»، رمانی است نوشته میک جکسون که سرگذشت طنزآمیز پنجمین دوک پورتلند، ویلیام جان کاوندیش اسکات بنتینک را روایت می‌کند؛ او ناگهان در اواخر عمرش تصمیم می‌گیرد دست به احداث تونل‌های زیرزمینی بیچ دریچهی بزند که تا مسافت‌ها ادامه پیدا می‌کند. این رمان که در عصر ویکتوریایی اتفاق می‌افتد، از سرگذشت دوکی می‌گوید که به‌تنهایی در یکی از ملک‌هایش در ولیک زندگی می‌کند و ناگهان به ماموریتی مرموز مشغول می‌شود و تمام تمرکزش متوجه ایجاد تونل‌هایی در زیر ملکش می‌گردد. این عمل که در نظر بسیاری از اهالی آنجا عملی خلاف عقل سلیم است، او را فردی عجیب و غریب قلمداد میکنند. فردی که همیشه در حال خیال‌پردازی است و داستان‌هایی از او می‌بافند که ریشه در واقعیت ندارد. رمان از فصل پاییز شروع می‌شود؛ دوک که بیشتر وقت خود را جدا از دیگران گذراند، در اواخر عمر وضعیت جسمانی و ذهنی‌اش دچار بحران شده و کسانی هم که در نزدیکی او زندگی می‌کنند، گمان می‌کنند او فردی دیوانه است که قادر به تشخیص ساده‌ترین مسائل نیست. او بیشتر زمان را در اتاقش و مکالمه با خدمتکار خود، کلمنت صرف می‌کند و هرگاه که نیاز باشد با دیگر خدمه‌ها ارتباط برقرار می‌کند. همین باعث می‌شود روایت‌هایی از آنها بشنویم که شاید در نگاه اول با «روزنگاری‌های عالی جناب» در تناقض باشد، اما وقتی در بطن داستان فهمیده‌شوند، متناقض در نظر نمی‌آیند.

در همین فصل پاییز است که دوک ساخت‌وساز تودرتوی تونل‌های زیرزمینی را به اتمام می‌رساند که هدفی ندارند جز آنکه او را سر شوق بیاورند و از مسیرهایی عبورش دهند که راه‌های بالا بهتر و راحت‌تری می‌توانند او را به آن مقاصد برسانند. در این میان و این حوادث است که دوک با ما از سرگذشت خود می‌گوید و خاطره‌ای از کودکی‌اش را ذره‌ذره از ذهن فرامی‌خواند. موضوعی که باعث می‌شود این خاطره از کودکی به یاد آورده شود، روایی شیخ‌آلودی‌ست از پسرپچه‌ای که مدام در برابرش می‌ظاهر می‌شود تا چیزی به او بگوید؛ اما دوک قادر به درک علت این رویایی نیست که هرگاه می‌خواهد به چنگش بیاورد، چنان‌که مپی طریف و لغزان از داستان او می‌گریزد و در دوردست ناپدید می‌شود. اما هرچه است، مربوط به خاطره‌ای از دوران کودکی است که تکه‌تکه در کالسکه‌ای شکل می‌گیرد، در کالسکه‌ای که والدینش همراه او، وقتی کودکی بیش نبود، پیش می‌روند. او در همین بین به نیاکان خود می‌اندیشد؛ چیزهایی را در اطراف ملک خود می‌یابد که متعلق به آن‌ها بودند و گویی فقط به این دلیل در آنجا جا مانده‌اند تا او، پس از گذشت سال‌ها، پیدایش‌شان کند و رنگ‌وروی گذشته‌ها را از آن‌ها بزداید و به صدای‌شان در بیابرد. دوک که مدام اطراف ملک خود پسرپچه می‌زند و به پیداهای دوری می‌رود و حتی باها هم می‌زند، ناگهان به مجسمه‌ای برمی‌خورد که سر فولر نام دارد و حاوی اطلاعاتی حجمه‌شناخته درباره ذهن انسان است. دوک شدیداً درگیر مطالعه سری می‌شود و تصمیم می‌گیرد با حجمه‌شناس برجسته‌ای به نام پرفسور نیستین در ادینبرو ملاقات کند. نیستین او را روشی آشنایی‌کند به نام سوراخ‌کاری؛ یعنی سوراخی در سر ایجاد می‌کنند تا رواج خبیث از آن بیرون بیایند. همان طور که دیدیم، دوک حس می‌کرده دیوانه شده و شبی کودکی که گویی خود او است دست از سر او برمی‌دارد و همه جا، حتی در قطاری که با آن به ادینبرو آمد نبالش آمده است. بنابراین تصمیم می‌گیرد جنبه سوراخ‌کاری را از دفتر پرفسور بزدند و همراه آن‌فک داده، زخم‌هایی و خشتناک در سر خود ایجاد می‌کند که از او چهره‌ای کره می‌سازند؛ بنابراین او تا دیروقت از اتاقش بیرون نمی‌آید تا چشم‌دندانکاران به او نیتند؛ هرگاه هم که بیرون می‌آید، برهنه است و دیوانه‌وارانه اطراف خانه به پرسه‌زنی مشغول می‌شود. همان طور که دیوانگی‌اش بدتر می‌شود و شدت می‌گیرد، منشأ روایش را درمی‌یابد؛ روایی که هم‌زمان شده با شیخ‌کودکی که مدام با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند، خواب‌راز او بوده و فلجش کرده؛ این شیخ، برادر دوقلوش است که در کودکی غرق شده و اکنون تنهاهی نمی‌گذارد.

در شبی زمستانی که دوک باز هم درگیر یکی دیگر از پیاده‌روی‌های بی‌هدف خود است، به میان جنگل می‌رود و در همین بین است که چشم‌تیزترین شکارچی‌ای او را می‌بیند و فکر می‌کند حیوانی به چشمش آمده و بنابراین تیری شلیک می‌کند و دوک را می‌کشد و جسد او صبح بعد، غرق خون روی زمین پیدا می‌شود. «دیشب تا دیروقت شاید هم اوایل صبح بیرون بودم. نور ماه از بین درخت‌ها پایین آمد و مثل پروکتور روی سرم افتاد، اما هوا به بود و می‌توانستم خودم را کم‌و‌گور کنم. ایستادم تا خودم را از شربوته‌ای که به‌ام چسبیده بود آزاد کنم. وقتی دوروبرم را نگاه کردم تا ببینم باید کدام طرفی بروم، چشمم به تخته‌سنگی پوشیده از پاپیتال افتاد، حدود بیست متر آن طرف‌تر که با نور ماه روشن شده بود. خودم را به تخته‌سنگ رساندم، برهنه، تاج گل بر سر، فکر کردم: «چه سنگ باریکی... نه، اصلاً سنگ نیست. سنگ این قدر چهارگوش و صاف نمی‌شود.»



«آرمان ملی» در گفت‌وگو با علی نقویان؛

شعر آوانگارد؛ ناپیانگر و معناگریز است

آرمان ملی - سمیه امینی‌راد: در ادامه انتشار گپ‌وگفت‌هایی که با شاعران هفتادی صورت گرفت، این بحث را از زوایایی دیگر با علی نقویان دنبال کردیم؛ شاعری که او را با مجموعه شعر «کتاب نامی اگر باشد این مربع سه ضلع دارد» به خاطر می‌آوریم. او که همچون غالب متفاوت نوسان معتقد است «شعر بیشتر ناپیانگر است تا پیانگر و معناگریز است تا بی‌معنا» درباره جریان هفتاد می‌گوید: «نمی‌توان گفت شعر دهه هفتاد مثل شاعران دهه‌های پیشین چهل و پنجاه و شصت مختص به همان دوره بوده؛ بلکه ساحتی است که هنوز امکان‌های زیادی را برای مطالعه، تحقیق، واکشافی و آفرینش و مهم‌تر از همه نقد نظری دارد...» از او خواستیم تا کمی پیرامون این تعابیر و ماهیت تجربه‌گرایانه شعر آوانگارد توضیح دهد که در ادامه می‌خوانید.

◀ **تجربه کردن یکی از خصایص شعر آوانگارد است. از این منظر، مختصری درباره تجربیات متفاوت خود در حوزه شعر هفتاد توضیح دهید.**

از همان کودکی‌ام نیاز داشتم که شور عاشقانه‌ای که در وجود من بود به سرعت به کنش، مکالمه و دیالکتیک برسد. پس شروع کردم به خواندن و نوشتن، خواندن و نوشتن و خواندن و نوشتن... و سال‌های ابتدایی این چنین بود و تاکنون نیز همین‌چنین. پس «شعر همیشه روش زندگی من بوده و است...» اشعار کلاسیک، نئوکلاسیک، فضای ادبیات پس از مشروطه و نیمایی، سبک و سیاق بزرگان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به‌رغم زیبایی ظاهری هیچ رضایت و حظی به من نمی‌داد؛ چرا که در بهترین شرایط و توانایی برجسته شده بود، چرا که به نقل از جناب پاشا در گفت‌وگو با کامران محمدی در خصوص شعر حرکت، شعر امروز بر خلاف اشعار دوره‌های قبل شعری نیست که الگوی از پیش تعیین شده‌ای داشته باشد و به مولفه‌هایی پرداخته که تا پیش از این نبوده و اگر هم بوده برجسته نشده. زندگی کردن در یک محیط یادآورد و کسبیکال، بریز از جریان‌هایی است که روز به روز سرعت بخشیده می‌شود و ما را به اسارت روزمگی، قواعد و رفتارهای متغیر و سرعت در پدیده‌های می‌کشاند؛ به نحوی که وقت برای هیچ کاری باقی نمی‌ماند. ذهن ما که تا پیش از این درگیر قاعده‌مندی و زمان‌بندی‌ها و رفتارهای از پیش تعیین شده بود، امروز به گونه‌ای دیگر تغییر پیدا کرده است. سرعت سراسر آور تکنولوژی، تغییر پدیده‌ها، اقلیم و رشد بی‌رویه جمعیت، چیزی ورای واژه‌ها و امکانات دیروز برای این منش و تفکر می‌خواهد. اگرچه افلاطون به این اشاره دارد که تفکر چیزی جز گفتار بیان شده نیست، باز هم واژه‌ها و وجود زبان در روند گفتار این تفکر ضروری هستند. اگر بخواهم اغراق آمیزتر سخن بگویم: کلونی امروز، کلونی غارنشینی نیست که تعداد واژه‌های مورد نیازش به تعداد انگشتان دست، آن هم برحسب نیاز کفایت کند؛ چرا که با گذشت زمان و خلق و کشفیات جدید بشر، نوعی علاقه‌مندی به تغییر و دگرگونی مدام در حال شکل‌گیری است و از گذشته استمرار داشته و بعد از این نیز ادامه خواهد داشت. ترس از شکار شدن به سردگمی و ترس از گرسنگی به اشفگی تغییر کرده است و ادامه این تفکر تا نابودی و خاموشی پیش خواهد رفت. تا جایی که بسیاری از فلاسفه سخن از پایان‌های زیادی به میان آورده‌اند. مرگ منابع، مرگ انسانیت، مرگ گفتار، مرگ مشارکت، آلمان‌هایی مثل گرائین که فرودت بی‌جای من محوری، جزئی‌نگری در مقابل کلی‌نگری، رفع آرمانگرایی... که باعث شده اشعار شاعران آن دهه با یکدیگر تفاوت داشته باشند، چه برسد با اشعار شاعران آوار پیشین. رفتن به ضرورت رفتن از شهری به شهری، صورت با آشنایی شاعرانی که در قالب مختلف کشور را فراهم کرد که در آن دوره روحیه رادیکالی داشتند و... به‌تبع در نگاه اول، سال‌های ۷۳ و ۷۴ سعی کردم خودم و شعر خودم را در متفاوت نویسی با آنچه به صورت مستمر می‌نوشتیم و می‌خواندم، ببینم. این از اولین تجربیات من به جهت درمفه کردن شعر به نحوی که آسیب‌دیگمی نحوی و واژگانی گوش مخاطب را به سکوت، تعلیق و حتی لکت و آدار می‌کرد. با توجه به دور بودن از پایتخت و نداشتن منابع کافی، چه‌زمان‌هایی که صرف پیدا کردن مجله کارنامه، دنیای سخن، گیله و... که محدود بود، نکردم. تک تک آثار شاعرانی مثل ابوالفضل پاشا، مهرداد فلاح، بهزاد خواجهات، علی عبدالرضایی و... با شرایط سختی پیدا می‌کردم و شباهت زیادی بین کارهای درمفه شده خودم و آن‌ها می‌دیدم؛ اگرچه الگوهای بسیاری هم من راجحت تأثیر قرار می‌داد. خراسان شمالی با ارائه پیشنهاداتی از جانب من و تعدادی شاعر نواندیش که او را تجربه زیستی، ارتباط با شاعران رادیکال و سیل پیگیری کتاب‌های جریان دهه هفتاد باعث شد تا در آن سال‌ها بدانی در ادبیات کلاسیک استان صورت‌پذیرد که با مقاومت‌ها و تحریم‌ها و طرفی طرفدارانی روبه‌رو شوم.

شاعرانی که پس از این جریان به منصفه ظهور رسیدند، آرش قربانی، میثم مهرنیا، نسرين لاهی، تام مجاهد، عادل قزوینی، ابوطالب شیرین، رویا الفتی، کیا امید، جواد سجادی، یلدا شعبانی، آنو تا صالحیان، محسن بیدواری و... بود که تعدادی در جشنواره‌های مستقل بالاخص دو جشنواره داروگ جز برگزیده‌های نهایی بودند و بسیاری از اشعارشان در گستره هفتاد قرار می‌گیرد. آشنادایی، هنجارشکنی، عدول از زبان رایج شاید جوهره اولیه تجربیات من است. از منظر هگل آگاهی انسان از حواس، دانش و بیشتر تجربه زیسته شکل می‌گیرد. گذشت زمان و خواندن مکرر اشعار به صورت روزانه که تاکنون ادامه دارد به من همیشه کمک می‌کرد تا تفاوت به معنای واقعی را در شعرهای خودم کشف و خلق کنم... بی‌شک منی‌ای شکل‌گیری این تفاوت آگاهی بود که تجربه، وجه غالب آن را داشت.

◀ **شما در مقاله ضرورت ظهور شعر دهه هفتاد به عدول از منطق دوآلیستی (دکارتی) پرداخته‌اید و اشاره‌ای به تفکر دریدایی دارید. پیرامون این مهم شرح دهید.**

به یکی از نظریات شالوده‌شکنی دریدایی در مواجهه با منطق دوآلیسته دکارتی توسط برهنی در موخره کتاب خطاب به پروانه‌ها اشاره شده بود. اگرچه شعرهای ابتدایی کتاب اجزای کاملی از نظریه موخره نبود ولی به لحاظ ارائه پیشنهاداتی که پیش از این وجود نداشت بر نگاه من بی‌تأثیر نبود. تفکر دریدایی برخلاف تفکر دکارتی بیشتر وفادار به متن است. به این اعتقاد نداره که چیزی خارج از متن هست. اساس متافیزیک به باور دریدا با این فرض بنیادین نشانه‌شناسی دانسته می‌شود که هر (دال)، (مدلول) خود را همراه دارد یا موجب پیدایش آن می‌شود. متافیزیک بر این فرض استوار است که معنا، به هر رو و همواره حاضر است و نشناخته ماندنش ناشی از ناتوانی مادر یافتن راه درست یا نادرستی اجزای است که انتخاب کرده‌ایم. دریدا ادا می‌کند که خرد فلسفی «همواره به تقابلی دو تایی رسیده است و در گونه‌ای اعلام شده یا بیان نشده این موارد متقابل را جای



در شعر امروز پرشی داریم به فردایی که نیامده؛

چرا که عدم درک از چیزی که بودیم قطعاً ما را به

چیزی که خواهیم شد راهنمایی نمی‌کند

استعاره‌ای برای شعر پیش‌رو بدل می‌شود؟

درست است که متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی و همچنین نشست‌های مترقی که شعر را به سمت و سوی استعلا می‌کشاند، پیشنهادات اشعار در این دهه به منصفه ظهور رسید. در نگاه منقدم بزرگانی چون ابوالفضل پاشا، بهزاد خواجهات، رضا چایچی، مهرنوش قربانعلی، آفاق سوهانی، علی ضایه‌نم و... از یکسو و از قطعاً پیشنهادات و به امکان‌رساندن پیشنهاد در دهه هفتاد بود. سوسی دیگر بسیاری از شاعرانی که حذف شده‌اند و یا مسیر را به بی‌راه هفتاد که از ذکر نام آن‌ها خود داری می‌نمایم و در نگاه متأخر شاعرانی چون، محمد آشورا، افسانه نجومی، پژمان قانون، قطعاً پیشنهاداتی و به امکان‌رساندن پیشنهاد در دهه هفتاد بود. ولی به جهت متکرر بودن از یکسو و دینامیک بودن مولفه‌ها از سوی دیگر، این جریان گمان‌آ دامه دارد و در حال به هم ریختن و بازتولید زیبایی‌شناسی‌های متعارف بود و بدیهی پیش از خود است و همچنان به این حرکت ادامه می‌دهد.

چه بسا شکستن لفظ (زیبایی‌شناسی)‌های از پیش تعیین شده، خود به تنهایی ممکن است تعریف مناسبی نباشد. هنرچا بی‌شناسی چیست و زیبا چه می‌تواند باشد؟

به عنوان یک شاعر و از سوی خودم می‌توانم به ضرس قاطع جریان آوانگارد و پیش‌روان چه ماه‌به‌عنوان (شعر امروز) می‌نامیم ادامه همان راهی است که بنیان‌ها و خشت‌های چیده شده را اقتدار می‌بخشد و هر آن پیشنهادات و امکانات جدیدی را به شاعران این دوره وام می‌دهد. پس نمی‌توان گفت شعر دهه هفتاد مثل شاعران دهه‌های پیشین چهل و پنجاه و شصت مختص به همان دوره بوده؛ بلکه ساحتی است که هنوز امکان‌های زیادی را برای مطالعه، تحقیق، واکشافی و آفرینش و مهم‌تر از همه نقد نظری دارد.

دو پیشنهاد برای شاعر هفتاد (شاعر امروز) به عنوان شرط لازم مطرح می‌شود؛ اولاً شاعر امروز باید به صورت مکرر و پیوسته و روزانه با اشعار شاعران معاصر و نیز کلاسیک آشنا باشد. این امر باعث شناخت سبک، فرم، ساختار و مولفه‌ها و امکاناتی است که این فرصت را به شاعر می‌دهد تا بیرون از آن در بی‌کشف و شهود و خلق زیبایی‌شناسی باشد. دوم استفاده از امکاناتی که ممکن است پیش از این نبوده. پس به نوعی شعر امروز نیاز به معرفی دارد. قطعیت در جایگاه ابطال ناپذیر قرار بدهد. مادر شعر امروز پرشی داریم به فردایی که نیامده؛ چرا که عدم درک از چیزی که بودیم قطعاً ما را به چیزی که خواهیم شد راهنمایی نمی‌کند... اگر سخن از شعر هفتاد است عدم درک شعر هفتاد به معنای نفی شعر هفتاد نیست؛ بلکه گذار از تحله‌های پیش از آن است.



حساسیتی که تبلیغ می‌کند، نمود گفت‌مان‌های تمامیت‌گرا و به وحدت رسیده است. موضوع شعر هیچ وقت در زبان شعر نفوذ نمی‌کند، موضوع همواره در حکم دیگری زبان شاعرانه است.

زبان و زندگی روزمره در انتزاع و خوایش تک سخن مدام سرکوب می‌شود و رمان صدای مقاومتی است که هر چند ضعیف، اما لازمی بندی درونی زبان را آشکار می‌کند. شعر روایت گر کلان امروز بی‌شابهت به داستان و رمان نیست. رمان نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین چهره را به کارناوال دارد. اگر رمان دارای خصلت چند صدایی است و صدای شخصیت‌ها در آن نیرویی یکسان و هم‌پنین برابر دارد، به این دلیل است که در کارناوال ریشه دارد. مهم‌ترین ویژگی کارناوال قرار گرفتن چیزها در کنار هم به صورت وارونه، توأم با تمسخر یا اغراق بود. مراسمی که نه شادی و طنز، بلکه در وهله نخست برابر شدن افراد در ضمن آن و فروپاشی نظام سلسله‌مراتبی آن روزگار، مورد توجه باخنین است.

مهم‌ترین ویژگی در کارناوال بی‌اهمیت بودن صدق و کذب است و خنده، تمسخر، شادی، که شکستن فضای تمامیت‌خواه به بلورالیست دانست که در شعر امروز نیز نمود دارد. می‌تواند هر کسی یا هر قطعی را شامل شود اگر چه می‌تواند یک فرم از کارناوال تفکر شود ولی مهم‌ترین اثر کارناوال حضور افراد با شرایط یکسان و افکار متفاوت هست. چند صد بودن یعنی ارائه دیدگاه‌های متفاوت در متن که به دلیل شخصیت‌پردازی می‌تواند در داستان نمود بهتری داشته باشد. نداشتن ایدئولوژی انسان از جزم‌گرایی و مجرد‌گرایی دور می‌کند و در بعضی جاها صراحتاً بدون هیچ‌گونه نماد و استعاره و بدون نقاب ارائه می‌شود. مهم‌ترین ویژگی همسان بودن ارائه و تأیید در ارائه است. این بدان معناست که ممکن من اگر رفتاری ارائه می‌دهم نشانگر این است که هر واژه می‌تواند چند رویکرد در متن داشته باشد. معنای شخصی معنای عمومی و معنای دیگر (شخصی دیگر)

◀ **شما از جمله افرادی هستید که صداهای تازه‌ای در ساحت شعر هفتاد معرفی کرده‌اید. آیا دیالوگی بین شاعران نسل جدید و شاعران نسل‌های پیش از آن برقرار است؟**

در جایی خواندم شاعر امروز با قالب پیش ساخته و از پیش تنیده گذشته که به کرات تکرار شده مواجه نیست تا محتوایی را داخل آن قرار دهد. ولی شاعر امروز ارائه دهنده چیزی‌ست که تا پیش از این نبوده. پس به نوعی شعر امروز نیاز به معرفی دارد. مخاطبی که امروزه کمتر با کتاب و کتاب‌خوانی تعامل دارد و روبه سمت ساده‌خوانی‌های مجازی رو آورده نمی‌تواند این تعاملی که خود شاعران در حال آزمون و خطا با مولفه‌های بی‌شمار این جریان دارد هیچ تعاملی امکان‌پذیر نمی‌کند. بالاخص آموزش و پرورش، گذار از سنت به مدرنیته و اقبال عمومی و شرایط محیطی مزید بر علت در این شناخت. شاعر امروز به سختی با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند و این شاید آسیب‌شناسی جریان شعر امروز (هفتاد) است.

شاعران پیش از خود چه در عرصه جریان معاصر و چه کلاسیک است. با توجه به دگرگونی مفاهیم زیبایی‌شناسی در شعر امروز، هنوز بسیاری از امکانات در شعرهای پیش از ما وجود دارد که می‌تواند پیشنهادهای خوبی به ما ارائه‌شده.

بعضی از تغییرات را بدون اینکه حس کنیم می‌پذیریم. تکنولوژی، ارتباطات، فضای مجازی بنا به ضرورت و نیاز تنها به جهت تکرار در ما نهادینه شده است، چرا که ضرورت حضور آن به لحاظ سهولت و تسریع در انجام امور ما را ناخواسته به سمت آن سوق داده است. مدت‌های زیادی است بدون اینکه حس کنیم تغییری نمی‌کنیم و چون در گذار این تغییرات ارزش‌های ماهوی تغییر می‌کند.

◀ **همه ما قبول داریم که دهه هفتاد به لحاظ تقویمی سپری شده است، اما پیشنهادهای مترقی شعر هفتاد همچنان وجود دارد. آیا شعر هفتاد از مرزهای تقویمی فراتر می‌رود و به**

